

ماجرای این کتاب به سال‌هایی برمی‌گردد که این بنده مشغول مطالعه و تحقیق دربارهٔ رسالهٔ خود بودم با راهنمایی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر محسن جهانگیری؛ و با مشاورهٔ حضرت استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، و مرحوم استاد دکتر سید جلال‌الدین مجتبیوی.

موضوع رساله‌ام، «تأثیر اصول اخلاقی افلاطون و ارسطو در آثار ابوالحسن عامری» بود. منابع مورد نیاز را تهیه کردم و مشغول مطالعه شدم. در میان آثار عامری، حجیم‌ترین و شاید مهم‌ترین اثری که به نام عامری شناخته شده بود، کتاب السعادة و الاسعاد فی السیرة الانسانیة بود. این کتاب که در سال ۱۳۳۶ توسط انتشارات دانشگاه تهران، از روی نسخهٔ دستنویس مجتبی مینوی افست شده، مشتمل بر ۴۵۴ صفحه است و مباحث آن، دو بخش دارد: بخش «سعادت» که حاوی مطالبی مرتبط با حوزهٔ اخلاق است، و بخش «اسعاد» که مشتمل بر مباحثی در باب سیاست است. قریب به یک سوم کتاب؛ یعنی تا صفحهٔ ۱۷۲، بخش «سعادت» و ما بقی بخش «اسعاد» است.

هنگام پژوهش در بخش اخلاق کتاب السعادة و تطبیق آن با دیدگاه اخلاق ابوالحسن عامری در سایر آثارش، این نکته آشکار شد که میان مبانی اخلاق در کتاب السعادة و همین مبحث در سایر آثار وی، اختلافی عمیق موجود است. زیرا بخش اخلاق آن کتاب به شدت تحت تأثیر اخلاق یونان و به خصوص اخلاق ارسطو است؛ در حالی که سایر آثار عامری، حکایت از آن دارد که وی به شدت، متأثر از متون دینی است.

کشف این نکته، نگارنده را بر آن داشت که - برای توجیه این اختلاف - در کنار سایر احتمالات، این احتمال را نیز ملحوظ دارد که کتاب السعادة، تألیف ابوالحسن عامری نباشد. در آغاز، تهاشی داشتیم از این که چنین احتمالی را قوی بدانیم؛ چرا که تا آن زمان، کسی آن را مطرح نکرده بود، ولی رفته رفته بر اثر مطالعه و تأمل بیشتر، این احتمال قوت گرفت و پس از بازنگری کتاب السعادة و سایر آثار عامری - با لحاظ احتمال مذکور - ادله‌ای تقریباً نیرومند در تأیید آن احتمال پیدا شد. حاصل مطالعات خود را دربارهٔ مبانی اخلاقی ابوالحسن عامری، و کتاب السعادة در رسالهٔ خود آوردم و در جلسهٔ دفاعیه مطرح کردم.

پس از آن در گام‌های بعدی تحقیق به این نتیجه رسیدم که به احتمال قوی، کتاب السعادة نوشتهٔ عامری نیست و حاصل مطالعات خود را به صورت مقاله‌ای در آوردم و در مجلهٔ «معارف» (شمارهٔ ۴۰، سال ۱۳۷۶) به چاپ رسید. در همان ایام مقالهٔ دیگری را با عنوان «احوال و آثار ابوالحسن عامری نیشابوری» نوشتم و در مجلهٔ «نامهٔ فلسفه» (شمارهٔ دوم، سال ۱۳۷۶) چاپ شد. پس از آن همواره در جستجوی فرصتی بودم تا بتوانم مطالعات و تحقیقات خود را دربارهٔ زندگی، آثار و اندیشهٔ ابوالحسن عامری وسعت دهم و کامل‌تر کنم و همه را یک جا به چاپ برسانم. حاصل مطالعات که پس از جلسهٔ دفاعیه انجام دادم این بود که اکنون می‌توانم با ضرس قاطع اعلام کنم که کتاب السعادة نوشتهٔ ابوالحسن عامری نیست؛ اما دربارهٔ فلسفه و تفکر عامری، توفیق تکمیل تحقیقات، حاصل نشد. در عین حال عواملی چند وجود داشت که مرا سوق می‌داد

# زندگی و آثار ابوالحسن عامری نیشابوری

نصرالله حکمت



السعادة والاسعاد فی السیرة الانسانیة  
ابی‌الحسن بن ابی‌ذر  
مجتبی مینوی  
تهران: انتشارات دانشگاه تهران،  
۱۳۳۶

به آن سو که تا این جای مطالعات خود را دربارهٔ عامری منتشر و بقیهٔ آن را به آینده موکول کنم تا اگر خدا بخواهد و توفیق دهد، اثر مستقلی را دربارهٔ فلسفه و تفکر وی فراهم آورم. آن عوامل از این قرارند:

۱. ابوالحسن عامری نیشابوری، به عنوان متفکری از ایران اسلامی، فیلسوفی بزرگ است که در قرن چهارم هجری می‌زیسته و دارای آثار گرانقدر و عظیمی است که بخشی از آنها مفقود شده و بخشی از آنها به دست ما رسیده است. اما در نهایت تأسف و همراه با فغان و شیون باید گفت که وی - همانند دیگر فیلسوفان و متفکران ما - به بی‌مهری و جفای ما مبتلا شده است و ما امروز هیچ کتابی که به زبان فارسی و توسط یک نویسندهٔ ایرانی نوشته شده باشد، دربارهٔ وی نداریم.

۲. مطالعاتی بین‌المللی توسط برخی از متشرقان و اتباع عرب آنان انجام شده که حاصل این مطالعات، معرفی چهره‌های غیر واقعی و مخدوش از ابوالحسن عامری است. اورت. ک. راوسون Everett K. Rowson که بخش مربوط به ابوالحسن عامری را در کتاب تاریخ و فلسفهٔ اسلامی - History of Islamic Philosophy که زیر نظر دکتر سیدحسین نصر و الیور لمن به چاپ رسیده، نوشته است، یکی از آثار بسیار مهم عامری به نام الامد علی الابد را تصحیح، ترجمه به انگلیسی و تفسیر کرده است. وی سال‌ها زحمت کشیده و این اثر را پدید آورده و با مقدمه‌ای (حدود ۵۰ صفحه) در معرفی عامری و با شرح و تفسیری (قریب به ۱۵۰ صفحه) آن را به چاپ رسانده است. همهٔ هم راوسون در این تفسیر، آن است که نشان دهد عامری در نگارش این اثر، تحت تأثیر فزون افلاطون است و خود، حرفی برای گفتن ندارد. در حالی که عامری، هر چند آثار یونانی را خوانده و با فلسفهٔ یونان آشنا است، اما فیلسوفی صاحب تفکر مستقل است و در همین اثر مورد بحث، بسیار بیش از آن که متأثر از فزون افلاطون باشد تحت تأثیر قرآن و متون دینی است.

۳. از سوی دیگر یک محقق عرب به نام دکتر سبحان خلیفات، کتابی را تألیف کرده - و در سال ۱۹۸۸ م به چاپ رسانده - به نام رسائل ابی الحسن العامری و شذراته الفلسفیه که در بخش اول آن کتاب، که شرح حال عامری است، در اوج تنفر از ایران و تشییع، برخلاف اصول تحقیق حرکت کرده و با جعلیات و تحریفات و الحاقات، همهٔ تاریخ را زیر و رو کرده و شخم‌زده تا از ابوالحسن عامری نیشابوری، فیلسوف ایرانی فارسی زبان - و به احتمال بسیار قوی، شیعه - یک عرب سنی حنفی ماتریدی بسازد؛ و با فغان و گریه و شیون باید گفت که این کتاب، امروز در ایران، مأخذی برای عامری‌شناسی به شمار رفته و در یکی از دایرهٔ المعارف‌ها، و در مدخل «ابوزید بلخی» استاد عامری، مورد استناد قرار گرفته است.

۴. تحقیقات و مطالعات بین‌المللی که امروز دربارهٔ عامری جریان دارد، وضعیتی را پدید آورده که نخستین و مهم‌ترین مسئله در عامری‌شناسی، پرسش دربارهٔ مؤلف کتاب السعادة و الاسعاد است؛ یعنی عامری‌شناسی، با کتاب السعادة و الاسعاد گره خورده است. به عبارت دیگر برای کسی که می‌خواهد دربارهٔ عامری مطالعه و تحقیق کند، نخستین مسئله این است که به تحقیق دربارهٔ مؤلف

کتاب السعادة بپردازد.

۵. این احتمال وجود داشت که مجموعهٔ یادداشت‌ها و نوشته‌هایم دربارهٔ عامری، به مرور زمان از دست برود و یا به نحوی ضایع گردد.

مجموع این عوامل، مرا به آن داشت که حاصل مطالعات خود را دربارهٔ عامری فراهم آورم و تبدیل به یک کتاب کنم، به نام زندگی و آثار ابوالحسن عامری نیشابوری. مقالهٔ حاضر، گزارشی است مختصر دربارهٔ این کتاب که مشتمل بر سه بخش است:

۱. ماجرای کتاب السعادة و الاسعاد

۲. شرح احوال عامری

۳. آثار و تأثیر عامری

پیش از ورود در بخش اول کتاب نکاتی را به عنوان مدخل آورده‌ام که عین آن نکات را در این جا نیز نقل می‌کنم؛ سپس مختصراً به توصیف آن بخش‌ها می‌پردازم:

### نکته‌ها

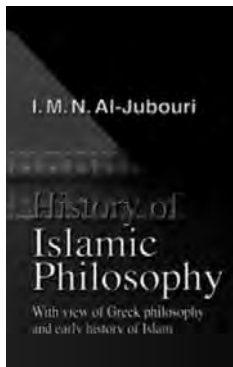
پیش از ورود در عرصهٔ آشنایی با زندگی و احوال ابوالحسن عامری، توجه به چند نکته - که در زیر می‌آید - می‌تواند مفید باشد و شاید عدم توجه به این نکات، فضای آشنایی با عامری را کمی تیره و تار کند. نگارنده در این باب، احساس خاصی دارد که قابل توصیف نیست، اما اجمالاً می‌توان گفت که سخن گفتن و نوشتن دربارهٔ عامری، به عنوان فیلسوفی ناشناخته گرچه دلنشین و دوست داشتنی است، اما بسیار دشوار است.

به هر صورت، نکات مد نظر را بیان می‌کنم:

۱. ابوالحسن محمدبن یوسف عامری نیشابوری، حکیمی گمنام و ناشناخته و در تاریخ تفکر ایرانی - اسلامی است. چهرهٔ زیبای او زیر غبار ضخیمی از فراموشی و غفلت ما پنهان است. اخیراً به مدد پاره‌های تحقیقات، و نیز انتشار برخی از آثار او، در آستانهٔ غبارروبی از سیمای این فرزانه‌ایم. کارهایی که دربارهٔ او انجام شده، گام‌های نخستین است و همه، به مثابهٔ اذن دخولی است برای ورود به دنیای پر رمز و راز خانه به دوشی که او را «صاحب الفلاسفه» می‌خواندند و مهدورالدم می‌دانستند. تا آشنایی کامل با او، و انکشاف حجاب از روی او، راهی دور و دراز در پیش داریم. این حکیم، در قرن چهارم، و در فاصلهٔ زمانی میان فارابی و ابن‌سینا می‌زیسته است.

۲. از آن جا که منابع اطلاعاتی در دسترس دربارهٔ این حکیم، اندک و انگشت شمار است، و همین منابع اندک نیز اطلاعات چندانی دربارهٔ زندگی و احوال و آثار او به ما نمی‌دهند، و بسیاری از آثار او نیز مفقود شده و به دست ما نرسیده است، تعجیل در قضاوت در بارهٔ او، به مخدوش جلوه دادن چهرهٔ او خواهد انجامید. از این رو باید به احتیاط گام برداشت و اگر مقصد شناخت درست او را داریم، باید صبورانه و باحوصله حرکت کنیم.

۳. به هنگام تحقیق و پژوهش دربارهٔ شخصیتی تاریخی، باید مقصود ما حتی‌المقدور، حقیقت‌جویی باشد و هرگز نباید تابع تمایلات سلیق و سوائی شخصی باشیم و مطلوب خود را جای‌گزین واقع کنیم و در نتیجه، آن چه را دوست داریم، به جای آن چه بوده است،





ارسطو

بخش اخلاق  
کتاب السعادة  
عامری  
به شدت  
تحت تأثیر  
اخلاق یونان و  
به خصوص  
اخلاق ارسطو  
است؛  
در حالی که  
سایر آثار عامری،  
حکایت از  
آن دارد که  
وی به شدت،  
متأثر از  
متون دینی  
است.

ارائه دهیم. چرا که در غیر این صورت، تحقیق و پژوهش ما در باب شناخت درست شخص مورد نظر - مثلاً ابوالحسن عامری - نه تنها سترون و بی‌ثمر خواهد بود که گاه، حاصلی غیر واقعی خواهد داشت؛ و سرانجام به جای ترسیم خطوط واقعی چهره - مثلاً - عامری، به سنگلاخ خلق و وضع مردی عامری نام خواهیم افتاد.

وظیفه پژوهش تاریخی، آن است که آن چه را بوده است، کشف و ارائه کند، نه این که چیزی را به تاریخ، تحمیل کند و اگر جز این باشد، پژوهشگر تاریخی، نه کشف که وضع خواهد بود. البته پس از آشکار شدن خطوط اصلی این چهره، می‌توان درباره آثار و افکار او به تأمل نشست. آن گاه هر کس می‌تواند از متون آثار او، برداشت و قرائت و تفسیر خاصی داشته باشد. شناخت خطوط برجسته سیمای یک شخصیت تاریخی، جایگاهی دارد؛ و فهم و تفسیر و تأویل افکار او، و تلاش برای فهم متون آثار او، جایگاهی دیگر. گرچه این دو مبحث با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند ولی خلط آن دو مقام، در عرصه تحقیق، موجب مشوه شدن چهره تاریخی آن متفکر و فیلسوف، و نیز آشفته دیدن افکار او خواهد شد.

نمونه بارز چنین خلط مباحثی را در یک اثر، که درباره ابوالحسن عامری نوشته شده، می‌توان دید. این اثر، همان کتاب رسائل ابی الحسن العامری و شذراته الفلسفیه است که توسط دکتر سبحان خلیفات، نوشته شده است. در ایران، این کتاب، توسط دکتر مهدی تدین ترجمه شده و در سال ۱۳۷۵ ش در مرکز نشر دانشگاهی، چاپ و منتشر شده است.

این کتاب، مشتمل بر دو بخش است. بخش دوم، حاوی متن برخی از رساله‌ها و همچنین اقوال فلسفی ابوالحسن عامری است. کار مؤلف، در بخش دوم کتاب، که جمع‌آوری و تصحیح برخی از رساله‌ها، و بخش‌هایی از گفته‌های پراکنده عامری است، بسیار قابل تقدیر است. اما در بخش اول، که دو فصل آن، اختصاص به شرح احوال، و نیز تألیفات عامری دارد، مؤلف، خارج از اصول پژوهش و تحقیق، برای رسیدن به اغراض خاصی، دست به تحریف تاریخ زده، و شخصیتی به نام ابوالحسن عامری، جعل، و ساخته و پرداخته کرده است.

نقد و بررسی مسبوک بخش اول از کتاب مذکور، نیاز به دفتری مستقل دارد، اما در این کتاب که هدف آن، آشنایی با ابوالحسن عامری، و شناختی - هر چند اجمالی - از زندگی، آثار و اندیشه او است، نمی‌توان از نقد اجمالی مباحث مطرح شده در آن بخش، صرف‌نظر کرد؛ به خصوص که کتاب مذکور، در ایران به عنوان مأخذی برای شناختن عامری، و استاد او ابو یزید بلخی تلقی شده است.

برای نگارنده، هنوز این معما حل نشده است که چرا ما برای آشنایی با فیلسوفان ایرانی، فصل تحقیقات داخلی را نمی‌گشاییم و همواره به ترجمه آثار غربی‌ها و عرب‌ها می‌پردازیم؟ جرأت و شهامت تحقیق و پژوهش را، حتی درباره متفکران و فیلسوفان خودمان، از ما ستانده‌اند؛ و این، از عجایب روزگار است. غربی‌ها و عرب‌ها هر کار که دلشان می‌خواهد با فکر و فرهنگ و فلسفه و عرفان ما می‌کنند و ما نه تنها هیچ نقدی نسبت به روش تحقیق، و دستاورد پژوهش‌های

آنان نداریم، بلکه چشم بسته، همه سخنان آنان را می‌پذیریم. برخورد ما با پژوهش‌های غربی‌ها و عرب‌ها در مورد فرهنگ ایران - اسلامی، از نوع برخورد دلدادگان با دلبر است. پیش فرض ما این است که آنان در تحقیقات خود، هیچ‌گاه خطا نمی‌کنند، و در نتیجه هر چه می‌گویند، درست است. تازه ما باید قدردان و سپاسگزار آنان باشیم که زحمت می‌کشند و درباره ما تحقیق و مطالعه می‌کنند؛ و رنج تحمل بار پژوهش را از روی دوش ما برمی‌دارند.

بخش اول از کتاب سبحان خلیفات، باید به طور جدی و همه جانبه، مورد نقد و بررسی قرار بگیرد. نگارنده به سهم خود، و به اندازه توان خود، و متناسب با موضوع و فضات کتاب حاضر، به نقادی این بخش، خواهد پرداخت. سر تأکید و پافشاری نگارنده بر نقد بخش اول از کتاب مذکور، این است که در عرصه شناختن عامری و اندیشه او، مسئله‌ای وجود دارد، که حل بسیاری از مسائل مربوط به زندگی و تفکر وی، در گرو حل این مسئله است. مسئله مذکور عبارت است از یک کتاب که منسوب به ابوالحسن عامری است با نام السعادة والاسعاد فی السیره الانسانیة.

مسئله این است که آیا کتاب السعادة والاسعاد، اثر عامری است یا نه؟

شاید برای خواننده، شگفت‌آور باشد که انتساب یک کتاب، به یک مؤلف، چگونه می‌تواند این قدر اهمیت داشته باشد؟ چرا که در مورد بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان، این گونه تردیدها در صحت یک اثر یا چند اثر، به آنان وجود دارد. اما باید گفت مسئله ما درباره ابوالحسن عامری، کمی متفاوت است؛ به خصوص با نحوه طرح مسئله، از جانب سبحان خلیفات.

مراد از بیان مطالب فوق، در ذیل نکته شماره ۳، این بود که بگوییم نظر به اهمیت مسئله یادشده، ما ناگزیر شدیم پیش از ورود در شرح احوال عامری، برخلاف آن چیزی که در ساختار این گونه کتاب‌ها معمول است، فصلی را در این کتاب بگشاییم با عنوان «مجرای کتاب السعادة والاسعاد»؛ و نتیجه بحث را، مدخلی تلقی کنیم برای آشنایی با زندگی، آثار و اندیشه عامری.

۴. امروز نگاه ما به فیلسوفان و متفکران اسلامی، نگاهی است شکل گرفته و جهت یافته در پارادایم شرق‌شناسان. یکی از ویژگی‌های بارز و برجسته این نحوه از دیدن، جستجو و کندوکاو دائم و بی‌وقفه برای پیدا کردن تأثیرات فلسفه یونان بر اندیشه فیلسوف مسلمان است. تردیدی در این نیست که هیچ کس فیلسوف، دانشمند و متفکر بالفعل، از مادر متولد نمی‌شود. همه آدمیان، دانسته‌های خود را به مرور، اکتساب و اقتباس می‌کنند. بنابراین بحث تأثیر و تأثر، تا آن‌جا که مقصد علمی دارد و می‌خواهد روابط افکار و اندیشه‌ها را جستجو کند و به طبقه‌بندی مسائل و مباحث بپردازد، بسیار میمون و مفید و راهگشا است.

اما آن‌جا که بحث تأثیر و تأثر، از مجرای علمی خود خارج می‌گردد و تابع اغراض غیر علمی می‌شود و درصدد آن بر می‌آید که همه افکار و اندیشه‌ها را به مرجعی خاص برگرداند، و اصالت و استقلال در تفکر را از همه اقوام و ملت‌ها بریاید و به قوم و ملتی خاص، اختصاص بدهد، باید با همه حجم اندیشه در برابر این



تحقیر و سرکوب کنند.

اغراض غیر علمی ایستادگی کرد و اجازه نداد که قومی خودخواه، ریشه‌های هویت و کیان اقوام و ملت‌های دیگر را قلع و قمع کنند. به نظر نگارنده چنین می‌رسد که امروزه شرق‌شناسان براساس نظریه «اروپای مرکزی» به مطالعه و تحقیق درباره فرهنگ و تفکر ملت‌های دیگر می‌پردازند و بر سرآند که فرهنگ غیر اروپایی را

راقم سطور چنین می‌اندیشد که «فیلسوف مسلمان» - خواه کندی باشد - و خواه فارابی، یا عامری، یا ابن‌سینا و یا هر فیلسوف مسلمان دیگر - اولاً مسلمان است و ثانیاً فیلسوف. معنای این سخن، آن است که همه فلاسفه اسلامی، با ایمان راسخ به خدا و پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم، و وحی و... و در یک کلمه «ایمان به غیب» قدم در وادی تفکر تفلسف نهاده‌اند. در نگاه آنان، فیلسوفی که معتقد به خدا و مؤمن به غیب و حقایق غیبی و حکمت نبوی نباشد، فیلسوف نیست. به عبارت دیگر، هر فیلسوفی، اعتبار و مشروعیت خود را از طریق ایمان به غیب، تثبیت می‌کند. از نظر فیلسوفان مسلمان، غایت مابعدالطبیعه، معرفت الله است<sup>۱</sup> و این، مستلزم آن است که سلوک عقلی در عرصه متافیزیک، مسبوق به ایمان خدا باشد.

این درست است که فیلسوفان مسلمان، فلسفه یونان را به خوبی خوانده‌اند و با آن آشنا، اما سخن در این است که نزد آنان، همه فلسفه یونان، تبدیل به ماده‌ای می‌شود که صورتی نوین به خود می‌گیرد، و آن صورت نوین، عبارت است از ایمان به خدای ادیان ابراهیمی، آن هم در قالب آخرین وحی الهی، یعنی قرآن کریم، که از طریق پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم، ابلاغ شده است.

بنابراین، هنگام مطالعه و تحقیق درباره هر یک از فلاسفه اسلامی، در عین حال که نخست باید بررسی کنیم که وی تا چه اندازه از فلسفه یونانی، یا منابع دیگر بهره گرفته است، اما کار اصلی این است که ببینیم او خلّاقیت و هنر خود را در صورت‌گیری، یعنی در آوردن ماده تفکر بشری در قالب صورت‌های ایمانی، چگونه به نمایش نهاده است. به عبارت دیگر، مسئله محوری و مرکزی برای فیلسوف مسلمان این است که:

میان تفکر مستقل بشری - خواه در قالب فلسفه باشد و یا هر قالب دیگر - و وحی الهی، چه نسبت و رابطه‌ای برقرار است؟

در ذیل بحث فوق، این نکته، گفتنی است که برای فلسفه یونان کلاسیک، از سقراط تا ارسطو، مسئله محوری که ام‌المسائل است، چگونگی مقابله با سفسطه و



سوفسطائیان بوده است؛ اما در مقابل فیلسوف مسلمان، سوفسطائی قرار ندارد؛ بلکه مسئله اصلی و مرکزی او، چگونگی ارتباط میان عقل مستقل بشری، و حقایق وحیانی یا حکمت نبوی است.

بدین ترتیب، کندوکاو برای پیدا کردن میزان تأثیر افکار افلاطون، ارسطو، افلوپین و سایر فیلسوفان یونانی و یونانی ماب، در آثار فیلسوفان مسلمان، در عین حال که کاری درست و به‌جا و مقبول است؛ اما عمده کردن این تأثیر و تأثر، در واقع، انحراف از مسیر پژوهش و تحقیق است. پس از اندازه‌گیری و سنجش میزان تأثیر فلسفه یونان و سایر منابع، در افکار فیلسوف مسلمان، اصول تحقیق، اقتضا می‌کند که اکنون به میزان تأثیر ایمان به غیب، نصوص قرآنی و متون دینی در تکون ابداعات فکری، و خلّاقیت فلسفی این حکیم بپردازیم.

برای کسی که عزم خروج از پارادایم خاورشناسان، و ورود به سپهر پارادایمی برتر دارد، حرکت مذکور، گامی ضروری و اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید. تنها در این صورت است که حکیم مسلمان و متن آثارش، تبدیل به منبع جوشنده تفکر می‌گردد و همواره می‌توان با انبانی لیریز از پرسش، به او مراجعه کرد و با او به گفتگو نشست و او را متفکری زنده و شاداب به شمار آورد که می‌توان برای امروز زندگی انسان، به خصوص انسان مسلمان، حرفی برای گفتن داشته باشد؛ و در غیر این صورت، فیلسوف ما حتی در روزگار خود، سخنی تازه نداشته و صرفاً مسائل و مباحث ملتی دیگر و روزگاری دیگر را بدون رعایت مناسبت و ارتباط، به روزگار خود کشانده و در میان ملت خود تکرار کرده است. چنین فیلسوفی، فقط به درد موزه می‌خورد و به کار باستان‌شناسی فلسفه می‌آید و همواره هزار سال دیر به دنیا آمده و در عصر خود و در میان مردم خود و در زمانه خود، غایب بوده است.

ذیلاً بخش‌های سه‌گانه کتاب را توصیف می‌کنم:

### ۱. ماجرای کتاب السعادة و الاسعاد:

مسئله اصلی ما در این فصل این است که: «آیا کتاب السعادة و الاسعاد تألیف ابوالحسن عامری است؟» به طور طبیعی درباره مسئله فوق، این پرسش به ذهن می‌رسد که: چرا باید این مسئله این قدر اهمیت داشته باشد، به گونه‌ای که در کتابی که در شرح احوال و آثار عامری است، فصلی از آن کتاب راه، آن هم پیش از ورود در بیان احوال عامری، به خود اختصاص دهد؟ به عبارت دیگر تردید درباره مؤلف یک اثر، امری شایع است و در مورد آثار بسیاری می‌توان این پرسش را مطرح کرد که: مؤلفش کیست؟ و یا در صحت انتساب آن به مؤلفی خاص، تردید کرد.

اما مسئله ما در مورد ابوالحسن عامری و کتاب السعادة کاملاً متفاوت است؛ زیرا معلوم شدن بخش‌های برجسته و مهمی از زندگی و شخصیت عامری، و همچنین فلسفه و تفکرش، موقوف به آن است که کتاب السعادة از آن وی باشد یا نباشد. تأثیر السعادة به عنوان کتاب حجیمی در اخلاق و سیاست، در روشن شدن دیدگاه عامری درباره اخلاق و سیاست، از این حیث است که - چنان که بیان شد - بخش اخلاق کتاب السعادة به شدت تحت تأثیر اخلاق



فارابی

### «فیلسوف

مسلمان» -

خواه کندی باشد

- و خواه فارابی،

یا عامری، یا

ابن‌سینا و یا هر

فیلسوف مسلمان

دیگر - اولاً

مسلمان است

و ثانیاً

فیلسوف.



ابن سینا

بدون تردید  
ابن سینا  
آثار عامری را  
خوانده و  
تحت تأثیر او  
قرار داشته است.  
شاهدش این  
است که  
در حالی که  
ابن سینا جز  
فارابی، کسی را  
در آن حدّ  
نمی‌بیند که از  
وی نام ببرد، در  
یکی از مباحث  
الهیّات شفا، به  
یکی از آرای  
عامری اشاره  
می‌کند و بدون  
این که نام وی را  
بیاورد، رأی او  
را نقد می‌کند و  
مردود می‌شمارد.

یونان به خصوص اخلاق ارسطو است؛ و بخش سیاست آن، مجموعه‌ای است به هم آمیخته و کشکولی از اندیشه‌های یونانی، و فرهنگ اسلامی، و تفکرات ایرانی.

از آن مهم‌تر، نام و نسب ابوالحسن عامری است که براساس آن، شخصیت فکری و فلسفی او متعین می‌گردد؛ و کتاب السعادة می‌تواند زمینه‌ساز شخصیت فکری خاصی باشد که با ابوالحسن عامری نیشابوری، صاحب کتاب الامد علی الابد، فاصله بسیار دارد و اگر مؤلف این دو اثر را یک نفر بدانیم، زمینه را فراهم ساخته‌ایم برای به وجود آمدن شخصیت غیر واقعی و جعلی؛ و این، دقیقاً همان کاری است که دکتر سبحان خلیفات انجام داده است.

برای توضیح مدعای فوق ناگزیریم به اختصار، تاریخچه کتاب السعادة را ذکر کنیم:

نام کامل کتاب، السعادة و الاسعاد فی السیره الانسانیة است. نسخه‌ای قدیمی از این کتاب، در کتابخانه مسترچستر بییتی (Ches-ter Beatty) در دوبلین (ایرلند) نگهداری می‌شود که در قرن پنجم هجری، کتابت شده است. مجتبی مینوی با دست خط خود، از روی همین نسخه استنساخ کرده، و همین دستنویس را انتشارات دانشگاه تهران چاپ و منتشر کرده است. این نسخه چاپ شده، حاوی شش فصل است که در آغاز فصل اول و پنجم، نام مؤلف کتاب، ذکر شده است؛ در فصل اول به صورت «ابوالحسن یوسف بن ابی‌ذر» (ص ۴) و در فصل پنجم به صورت «ابوالحسن ابن ابی‌ذر» (ص ۲۷۲). همچنین در بسیاری از صفحات کتاب، نام مؤلف، به صورت «ابوالحسن» در ضمن عبارت «قال ابوالحسن...» آمده است.

مینوی، نام مؤلف را در صفحه اول کتاب، که صفحه چهارم متن چاپ شده است و در اصل، «ابوالحسن یوسف بن ابی‌ذر» بوده، به «ابوالحسن محمد بن یوسف ابی‌ذر» تغییر داده است. تبدیل «ابوالحسن» به «ابوالحسن» موجه و مقبول است؛ زیرا در سرتاسر کتاب، همه‌جا نام مؤلف به صورت «ابوالحسن» آمده است. اما افزودن نام «محمد» و جابه‌جا کردن «ابن» یعنی تبدیل «یوسف بن ابی‌ذر» به «محمد بن یوسف»، هیچ وجهی ندارد.

سرانجام مینوی، صفحه عنوان کتاب را (یعنی صفحه قبل از شروع متن، که در نسخه چاپ شده، صفحه شماره ۳ به حساب می‌آید) به این گونه در آورده است: «السعادة والاسعاد فی السیره الانسانیة تألیف ابی‌الحسن ابن ابی‌ذر، و هو محمد بن یوسف العامری النیشابوری المتوفی سنه ۲۸۱. کتب هذه النسخته لنفسه و بخط یده العبد مجتبی مینوی بلندن، سنه ۱۲۵۸هـ. ق.»

بدین ترتیب، مینوی بدون هیچ‌گونه توضیحی در حاشیه، یا در مقدمه، و یا مقاله چاپ شده در نقد حال درباره ابوالحسن عامری، و بدون ارائه هیچ سند و مدرکی، یا آوردن شواهد و قرائنی، و صرفاً به نحو ذوقی و استحسانی، نخستین بار این کتاب را بدون تردید و یا ضرس قاطع، به نام ابوالحسن عامری نیشابوری ثبت کرده است. بنابراین از عمر انتساب این اثر به ابوالحسن عامری، بیش از پنجاه و سه سال نمی‌گذرد.

با این رفتار غیر محققانه مجتبی مینوی، کتاب السعادة، به نام

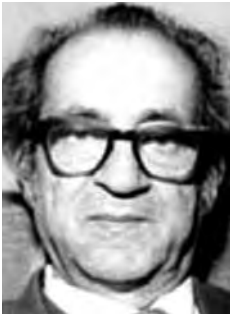
ابوالحسن عامری ثبت شد و پس از او هیچ‌کس در صحت انتساب این کتاب به عامری، تردید و چون و چرا نکرد؛ و تا سال ۱۳۷۳، که نگارنده در رساله دکتری خود، این انتساب را زیر سؤال برد و فصلی جدید درباره پرسش از مؤلف این اثر، گشود، همه کسانی که به نحوی در باره عامری مطالعه و پژوهش کرده‌اند و حتی یک صفحه درباره او نوشته‌اند، کتاب السعادة را، اثری از ابوالحسن عامری دانسته و درباره آن اتفاق نظر دارند.

در حالی که تمام منابع تاریخی ما از جمله ابوحنیان توحیدی در کتاب الامتاع و الموائس، و المقابسات و ابوعلی مکسویه در تجارب الامم، و ابوسلیمان منطقی سجستانی در صوان الحکمه، نام عامری را بدون یک حرف کم و زیاد، به صورت «ابوالحسن محمد بن یوسف العامری»، ثبت و ضبط کرده‌اند. حرکت مجتبی مینوی باعث شد که لقب «ابن ابی‌ذر» بدون هیچ سند و مدرکی، به نام و نسب عامری افزوده شود.

در این میانه، دکتر سبحان خلیفات - دقیقاً در خلاف جهت حرکت مینوی که با نیتی خجسته و مبارک، قصد آن داشت که کتابی را از سرگردانی نجات دهد و کارنامه علمی عامری را پر بارتر کند - با اغراضی کاملاً غیر علمی و به منظور اعلام نفرت از ایران و تشیع، این «ابن ابی‌ذر» را - که مینوی بدون سند، بر عامری منطبق کرده بود - به عنوان «سرنخ» در دست گرفت و همه تاریخ را زیر رو کرد و براساس آن یک شخصیت جعلی به نام «ابوالحسن محمد بن یوسف بن ابی‌ذر عامری» با خانواده جعلی، و پدر جعلی و استاد جعلی، و با مذهب و تفکر جعلی پدید آورد تا بتواند به اغراض کاملاً غیر علمی خود دست یابد.

دکتر سبحان خلیفات پس از آن که «ابوذر» را به عنوان کنیه پدر عامری در دست می‌گیرد و مبتنی بر آن، شخصیت پدر عامری و خود عامری و خانواده‌اش را خلق می‌کند، تازه متوجه می‌شود که نام عامری «محمد بن یوسف» است، نام پدرش نیز «محمد بن یوسف» است و چنین می‌گوید: «بعد از تمام این مباحث، نکته‌ای باقی می‌ماند که مایلیم توجه پژوهشگران را به آن جلب کنیم؛ شاید آنچه را ما نتوانستیم بیابیم، آنان بیابند. روشن کردیم که «ابوالحسن» کنیه همان فیلسوف مورد بحث یعنی عامری است و نام پدر او «ابوذر محمد بن یوسف» است. اکنون چگونه می‌توان گفت که فیلسوف ما دقیقاً به همان رسم پدر یعنی «محمد بن یوسف» مشهور است؟ اعتراف می‌کنیم که تا این لحظه، ما هیچ راه حلی برای این مسئله نیافته‌ایم.»<sup>۲</sup>

بسیار شگفت‌انگیز است. دکتر سبحان خلیفات بیش از صد صفحه مطلب می‌نویسد. مستندات تاریخی می‌آورد تا ابوالحسن عامری نیشابوری را فرزند فردی با کنیه «ابوذر»، که سنی حنفی است و قاضی شهر بخارا بوده معرفی کند و به جای این که از ابتدای بحث بگوید که این «ابوذر»، نامش «محمد بن یوسف» است و نمی‌تواند پدر عامری باشد که او نیز نامش «محمد بن یوسف» است، در پایان بحث و پس از این که با دست خود و عامدا مشکل و مسئله‌ای لاینحل را به وجود آورده، در جست و جوی راه حل، از دیگران استمداد می‌کند؛ در حالی که راه حل مسئله، در ابتدای کتاب



مجتبی مینوی

بیابیم، باید با نام «محمدبن یوسف» و کنیه «ابوالحسن» او را جست و جو کنیم؛ و آلا فرد دیگری را به جای او خواهیم گرفت.

در این بخش، پس از «مدخل»، دو مبحث، مطرح شده است:

الف. زندگانی ابوالحسن عامری

ب. مذهب عامری

مبحث «الف» را چنین آغاز کرده‌ام: ابوالحسن محمدبن یوسف عامری، متفکری بی‌نشانه و گمنام در تاریخ ایران اسلامی است که در فاصله زمانی میان دو فیلسوف بزرگ مسلمان، حکیم ابونصر فارابی و شیخ الرئیس ابن‌سینا می‌زیسته است. برای یافتن شرح حالی از او راهی بس دراز باید پیمود؛ همه جا را باید کاوید و از همه کس باید نشانه پرسید. دریغاً! یا کسی از او نشانه‌ای نمی‌داند و او را نمی‌شناسد؛ یا اگر می‌شناسد، سخن نمی‌گوید و یا اگر می‌گوید، سربسته و به اجمال می‌گوید؛ و آن که سربسته نمی‌گوید، یا نشانه نادرست می‌دهد و یا گفته دیگران را تکرار می‌کند؛ و سرانجام تعدادی انگشت شمار با اشارت‌های خود، ره می‌نمایند و رهرو خسته و درمانده را به نیشابور می‌برند و به قرن چهارم هجری و عهد سامانیان می‌رسانند.

دانسته نیست که عامری در چه سالی به دنیا آمده است؛ اجمالاً می‌توان گفت که در اوایل قرن چهارم، یا اواخر قرن سوم متولد شده است؛ زیرا قدر مسلم این است که وی مدتی را نزد ابوزید احمد بن سهل بلخی - که متوفای سال ۳۲۲ می‌باشد - تلمذ کرده است. عمده منابع ما در شناخت عامری، علاوه بر چند اثر به جا مانده از او، برخی از رجال معاصر وی هستند که در کتاب‌های خود گوشه‌هایی از احوال و آثار او را آورده اند؛ به خصوص ابوسلیمان منطقی سجستانی در صوان الحکمة؛ ابوحیان توحیدی در کتاب‌هایش به ویژه المقابسات، الامتاع و الموائسة و مثالب الوزیرین؛ و ابوعلی مسکویه در تجارب الامم و الحکمة الخالدة (جلویدان خرد). عامری در نیشابور به دنیا آمده و همان‌جا به تحصیلات مقدماتی پرداخته و علوم دینی و حکمی را فرا گرفته است. از چگونگی تحصیل و از اساتید او اطلاع کاملی در دست نیست؛ جز این که نزد دو کس تلمذ کرده است: یکی ابوزید بلخی، که خود شاگرد کندی بوده است؛ و دیگری ابوالفضل بن العمید القمی، معروف به «الاستاذ الرئیس» وزیر دانشمند آل بویه.

در مورد ابوزید بلخی، هم خود عامری در کتاب الاهد علی الابد از او یاد کرده و در مورد او تعبیر «شیخنا» را به کار برده، و هم دیگران نقل کرده‌اند. از جمله ابوسلیمان منطقی می‌گوید: «فلسف بخراسان و قد قرأ علی ابی زید احمدبن سهل البلخی»<sup>۲</sup> اما در مورد ابن‌عمید، دیگران نقل کرده‌اند که عامری هنگام سفر به ری و ملاقات با ابن‌عمید، از دانش او شگفت‌زده شد. ابوسلیمان منطقی در صوان الحکمة، ذیل شرح حال ابن‌عمید، از قول ابوعلی مسکویه چنین می‌گوید: «در خدمت ابن‌عمید، ابوالحسن عامری را دیدم که از خراسان آمده بود؛ به بغداد رفته و بازگشته بود. در نظر ابن‌عمید، عامری فیلسوفی تام بود که کتاب‌های ارسطو را شرح کرده، و در آن به استادی رسیده بود. عامری وقتی بر علوم ابن‌عمید وقوف یافت، متحیر شد.»<sup>۳</sup>

السعادة آمده است و هیچ‌گونه پیچیدگی ندارد.

راه حل این است که مؤلف کتاب السعادة، مطابق آن چه در نسخه اصل - و پیش از تصرف مینوی - آمده، فردی است به نام «ابوالحسن یوسف بن ابی‌ذر» و نه «ابوالحسن محمد بن یوسف ابی‌ذر». در نتیجه نام مؤلف السعادة «یوسف» است و نام پدرش «محمدبن یوسف»؛ و هیچ اشکالی به وجود نمی‌آید. نهایت این است که مؤلف کتاب السعادة، همان «یوسف بن ابی‌ذر» فرزند قاضی شهر بخارا است و «ابوالحسن محمدبن یوسف عامری» نیست.

نگارنده علاوه بر مبحث فوق درباره نام مؤلف السعادة با روش «درون متنی» و با مقایسه میان آثار و اندیشه‌های ابوالحسن عامری از یک سو، و کتاب السعادة از سوی دیگر، و آوردن پانزده دلیل، اثبات کرده و به این نتیجه رسیده است که کتاب السعادة و الاسعاد، نوشته ابوالحسن محمدبن یوسف عامری نیست؛ و اکنون همان نتیجه را با صدای رسا و با ضرس قاطع اعلام می‌کند و همه مسئولیت آن را می‌پذیرد.

## ۲. شرح احوال ابوالحسن عامری

اطلاعات ما در مورد زندگی عامری بسیار اندک است. جای تأسف فراوان است که فیلسوفان و متفکران خود را نمی‌شناسیم و مطالعات و تحقیقات شایسته‌ای درباره آنان انجام ن داده‌ایم و اکثر مطالبی که درباره آنان می‌دانیم، از زبان بیگانگان شنیده‌ایم. این بیگانگان، صرفاً بیگانه از حیث سرزمین و وطن نیستند، بلکه بسیار مهم‌تر از آن، بیگانه از فرهنگ و تفکر و ادب مایند. هیچ یک از اینان نتوانسته‌اند با فیلسوفان ما همدل شوند و محرم سر او گردند. یکی از نمونه‌های بارز این «بیگانه» اورت. ک. راوسون (Everet k. Rowson) است. وقتی نوشته او را درباره عامری در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی، که زیر نظر دکتر حسین نصر و ایورلمن تدوین شده است، می‌خوانید، می‌بینید که این فیلسوف، علاوه بر این که هیچ‌گونه نسبتی با ایران و اسلام ندارد، حرفی هم برای گفتن ندارد؛ و نه تنها به کار امروز ما نمی‌آید و نمی‌تواند هیچ یک از مسائل ما را حل کند، بلکه در روزگار خود نیز به کار نمی‌آمده و از زمین و زمان، بی‌خبر بوده است.

واقعیت این است که تمام فیلسوفان و متفکران ما که توسط محققان غربی، معرفی شده‌اند، چهره‌ای تقریباً یکسان و مساوی دارند؛ یعنی مباحثی را از افلاطون و ارسطو و شروح نو افلاطونی گرفته‌اند و به هم در آمیخته‌اند و با رنگ و لعاب اسلامی در آثارشان آورده‌اند؛ و به هیچ دردی نمی‌خورند جز این که در باستان شناسی فلسفه، و به هنگام گشت و گذار در موزه فلسفه اسلامی، اسکلت آنان را با تعجب و شگفتی نگاه کنیم و مشتکی از این استخوان‌های پوسیده را به یکدیگر نشان دهیم و بگوییم که - مثلاً - این، فارابی یا عامری است.

به هر صورت، بخش دوم کتاب را با یک «مدخل» آغاز کرده، و در آن جا اهمیت بخش اول و حاصل آن را در شناختن عامری معلوم کرده‌ام؛ یعنی اگر بخواهیم در متون تاریخی، ابوالحسن عامری را

بافتار  
غیر محققانه  
مجتبی مینوی،  
کتاب السعادة،  
به نام  
ابوالحسن عامری  
ثبت شد و  
پس از او  
هیچ‌کس  
در صحت  
انتساب این کتاب  
به عامری،  
تردید و چرا  
نکرد.

سپس اشاره می‌کند که رسائلی وجیزه، و پاسخ به مسائل متفرقه، و شرح اصول منطقی، و تفاسیر مصنّفات طبیعی نیز دارد؛ به‌علاوه آثاری را به زبان فارسی برای امرای و رؤسا تألیف کرده است.

در این بخش، درباره محتوای هر یک از آثار مذکور، که اطلاعات کاملی در دست نداریم جز این که گفته‌اند پنج سال در

ری تدریس داشته است. همچنین از ابوالقاسم أنطاکی، ابوالفرج بن هندو و ابوحاتم رازی، به عنوان شاگردان مستقیم او نام برده‌اند. در مورد ابوعلی مسکویه و صاحب بن عبّاد، چنین گفته‌اند که از طریق خواندن آثار عامری، شاگردان او به شمار می‌آیند. در مبحث «ب» به مطالعه‌ای درباره مذهب عامری پرداخته‌ایم. نخست به نقد اقوال دکتر خلیفات، که عامری را سنی حنفی ماتریدیدی، می‌داند، پرداخته‌ایم و سپس با استناد به آثار موجود عامری، و همچنین با توجه به برخی از قراین دیگر، به این نتیجه رسیده‌ایم که وی شیعه بوده، اما احتمال می‌دهیم که شیعه اثنی عشری نبوده است.

بدون تردید ابن سینا آثار عامری را خوانده و تحت تأثیر او قرار داشته است. شاهدش این است که در حالی که ابن سینا جز فارابی، کسی را در آن حدّ نمی‌بیند که از وی نام ببرد، در یکی از مباحث الهیات شغّه به یکی از آرای عامری اشاره می‌کند و بدون این که نام وی را بیاورد، رأی او را نقد می‌کند و مردود می‌شمارد و همان بحث را در نجات با ذکر نام ابوالحسن عامری می‌آورد.

به هر صورت اگر بخواهیم مبتنی بر ارجاع به عامری، و نقل مستقیم اقوال او در آثار فلسفی پس از ابن سینا، داوری کنیم، باید بگوییم که تا زمان صدرالمتألهین، ما عامری را گم می‌کنیم، و در آثار صدرا است که دوباره عامری پیدا می‌شود؛ چرا که در مواردی به او استناد می‌کند و گاه تحت تأثیر تفکر او قرار دارد.

#### خاتمه

این کتاب فقط به شرح احوال و آثار عامری پرداخته و درباره فلسفه و تفکر وی، بخش مستقل و مسوولی را اختصاص نداده است. البته در لابه‌لای مباحث کتاب، به خصوص در قسمت توصیف و توضیح آثار عامری، گوشه‌هایی از اندیشه وی نیز مطرح شده است. همان‌گونه که در مقدمه آمد، غرض اصلی از نگارش این کتاب، این بود که این بخش از مطالعات خود را درباره عامری سرو سامان دهیم و امیدواریم که ان شاءالله بتوانیم اثر مستقلی را درباره فلسفه وی فراهم آوریم. والسلام.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. ر. ک: متافیزیک ابن سینا از نگارنده، فصل دوم.
۲. رسائل ابی‌الحسن العامری، ۱۲۴.
۳. صوان الحکمه، ص ۳۰۷.
۴. همان، ص ۳۲۳.
۵. ر. ک. شفاء الهیات، چاپ سنگی، ص ۵۲۶.
۶. النجاه چاپ دانشگاه تهران، ص ۶۴۵.

در حالی که منابع تاریخی ما، فقط از ابوزید بلخی و ابن عمید، به عنوان اساتید عامری یاد کرده‌اند، دکتر سبحان خلیفات، پیرو اغراض پیش گفته، نهایت سعی خویش را به کار می‌برد تا بتواند برای او، استاد دیگری جعل کند به نام ابوبکر قفال چاچی.

در مورد حلقات تدریس، و شاگردان رسمی و مستقیم او اطلاعات کاملی در دست نداریم جز این که گفته‌اند پنج سال در ری تدریس داشته است. همچنین از ابوالقاسم أنطاکی، ابوالفرج بن هندو و ابوحاتم رازی، به عنوان شاگردان مستقیم او نام برده‌اند. در مورد ابوعلی مسکویه و صاحب بن عبّاد، چنین گفته‌اند که از طریق خواندن آثار عامری، شاگردان او به شمار می‌آیند.

در مبحث «ب» به مطالعه‌ای درباره مذهب عامری پرداخته‌ایم. نخست به نقد اقوال دکتر خلیفات، که عامری را سنی حنفی ماتریدیدی، می‌داند، پرداخته‌ایم و سپس با استناد به آثار موجود عامری، و همچنین با توجه به برخی از قراین دیگر، به این نتیجه رسیده‌ایم که وی شیعه بوده، اما احتمال می‌دهیم که شیعه اثنی عشری نبوده است.

#### ۴. آثار و تأثیر عامری:

این بخش از کتاب، مشتمل بر دو قسمت است:

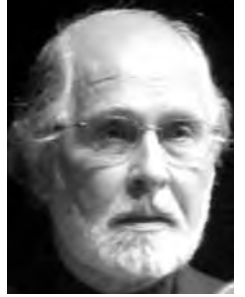
الف. آثار عامری

ب. تأثیر عامری

به اعتقاد نگارنده، در میان آثار موجود عامری، مهم‌ترین اثر، کتاب الامد علی الابد است. احتمالاً این کتاب، آخرین اثر عامری است. چنان‌که در پایان این اثر، ثبت شده، وی آن را شش سال قبل از وفات خود - که در سال ۳۸۱ اتفاق افتاده - یعنی در سال ۳۷۵ در شهر بخارا به پایان برده است.

در ابتدای این کتاب، وی عمر فرهنگی خود را مرور کرده و کارنامه علمی‌اش را نشان داده است. عامری در این جا هفده کتاب از تألیفات خود را به قرار زیر نام می‌برد:

۱. الابانۀ عن علل الدیانة
۲. الاعلام بمناب الاسلام
۳. الارشاد لتصحیح الاعتقاد
۴. النسک العقلي و التصوف الملی
۵. الاتمام لفضائل الانام
۶. التقیر لوجه التقدير
۷. إنقاذ البشر من الجبر و القدر
۸. الفصول البرهانية للمباحث النفسانية
۹. فصول التادب و اصول التجب
۱۰. الإیشار و الإیشار
۱۱. الإفصاح و الإیضاح
۱۲. العناية و الداریة
۱۳. الأبحاث عن الاحداث
۱۴. استفتاح النظر
۱۵. الإیصار و المبصر
۱۶. تحصیل السلامة من الخصر و الأسر



سید حسین نصر



اورت ک. راوسون



الیور لمن